

# "من هم جوان امروزم"

مندرج در روزنامه کیهان مورخ ۹/۱۰/۹۸

«هوالعزیز»

علی عزیزم سلام

شاید سخت ترین لحظاتم در تماشای قاب تلویزیون، دیدن تصویر یک مادر شهید بوده و هست، آنگاهی که چشمان پر از دلتنگی و فراق و صد البته با شکوه و افتخار یک مادر شهید را می بینم، نمی توانم بغض نکنم، بارانی نشوم، دقیق نمیدانم چرا! ولی حالتی است که بر من عارض می شود ...

نه جنگ را دیده ام، نه با شهدا مواجه شده ام، من هم مانند خودت جوان امروزم علی جان ... تا اینکه مدت هاست در این جعبه ی جادویی، یک سکانس حقه و حقیقی می بینم، یک جلوه ی خودجوش، از آنها که خیلی به دل انسان می نشیند ... و آن اینکه جوانی هم نسل خودم، هم ظاهر خودم، هم میهن خودم، در لحظات زیبای زندگی اش؛ یعنی گل زدن برای تیم محبوبش، شادی اش را با "نمایش عکس شهدا" جلوه می دهد ... از تو چه پنهان که گاهی در آن لحظات هم بارانی می شوم ...



علی جانم

با اینکه اشتغال به دانشگاه و معلمی است، اما تمام دغدغه ام این است که در حد توان، تمام بازی های تیم تو را ببینم، تیم تو بوی اصالت می دهد، بوی ایران، بوی شهدا ... آن سختی ها و شرمندگی هایی که از تماشای مادران آسمانی شهدا به من دست می دهد را تو با این فعل آسمانی ات شیرین می کنی. گمانم بخاطر این است که با این جلوه ی خاص، دل نورانی مادران شهدا را شاد کرده ای، دلت همواره شاد جوانمرد ...

علی شیرین من

این جلوه ی شیرین تو، ما را متوجه این حقیقت می کند که گل اصلی را شهدا زده اند، یا بهتر بگویم خودشان «گل حقیقی» بوده اند، گلهایی که با پرپر کردن خودشان، شمیم راه و مکتب و شخصیتشان را به تو و من و همه ی اهالی این خاک دوست داشتنی؛ ایران مغرور، رسانده اند تا مادر این ظلمات عصر مدرنیته و یخبندان ماشینیسیم، بدون نور این ستاره ها به بیراهه نرویم ... علی دوست داشتنی من

تا میتوانی گل بزنی، چرا که تا دلت بخواهد عکس و یاد و نام از این ستاره های بی نام و نشان داریم که حالا حالاها بایستی عکسشان بر روی پیراهن تو نقش بندد و مادران شهدا با تماشای تو همراه لبخند رضایت بارانی شوند ...

راستی سلام من را به مهدی ترابی شجاع هم برسان، چرا که تو عکس شهدا را جلوه دادی و او رسم شهدا را ...

